

با اجازه مافوق ترین نیروی قدرت و عظمت یک محیط سعادت درخشنده وحدت نوین جهانی

استاد مسعود ریاضی

اثر تعلیم و تربیت در سرنوشت انسانها

ما به وحدت عالم و یکتایی هستی معتقدیم. پس برای آفرینش جبر و هندسه‌ای قائل هستیم. فرماندهی عالم، خود عالم است و نیرو در تمام ذرات و امواج عالم متجلی است و ماده و انرژی یک حقیقت است. نظام اتم آفرینش برای هر موجود و پدیده‌ای سرشت و سرنوشتی برقرار فرموده است. آن‌ها که جبر عالم را قبول ندارند و برای انسان اراده و اختیار و حق انتخاب قائل هستند، تعلیم و تربیت و ارشاد انبیا و اندرز و تشویق و تنبیه را یکی از دلایل مهم اختیار بشر می‌دانند، اما جبریون قدرت تمرین و نیروی اختیار و حق انتخاب را در نهاد بشر باز هم از ناحیه طبیعت یا خدا می‌دانند و می‌گویند: اختیار و حق انتخاب را بشر از کجا آورده است؟ آیا انسان در آفرینش خود دخالتی داشته یا او را از پدر و مادری معین، در زمانی معین و در منطقه‌ای مشخص بدون اجازه مشورت با او به وجود آورده‌اند که شاید اگر او را مخیر و مختار می‌کردند، اصلاً حاضر نبود به دنیا بیاید و یا طرح و نقشه‌ای دیگر برای خود مقرر می‌داشت. بحث ما در جبر و اختیار نیست. امروز می‌خواهیم درباره اثر تربیت خانوادگی و محیط در سرنوشت انسانها صحبت کنیم.

در جامعه فعلی ما هر انسانی چهار مرحله را طی می‌کند که در مرحله اول سه شخصیت متفاوت و سه چهره مختلف دارد. در مراحل دیگر نیز وحدت شخصیت، صد در صد نخواهد بود و این سه چهره متفاوت همراه انسان تا آخر عمر تعیین کننده سرنوشت اوست. اما بعضی از این چهره‌ها کم‌رنگتر می‌باشد.

انسان دارای سرشت و مکانیسمی خاص است که آنرا نهاد طبیعی و فطری می‌نامند. فرهنگ متری و تعلیم و تربیت صحیح علمی آن است که این نهاد و سرشت طبیعی را درست پرورش دهد، به بیان دیگر تربیت، تابع فطرت می‌باشد.

پیروان اسلام معتقدند قوانین اسلام با فطرت پاک انسانی هماهنگی دارد. البته باید این ادعا با برهان منطقی ثابت شود. ولی ادعای اول ما که، تربیت باید بر خطوط نامرئی سرشت و مکانیسم نوزاد پیاده شود، قولی است که جملگی برآند.

سعدی می‌فرماید: « تربیت یکسان است و استعداد مختلف » از قول من به جناب شیخ مصلح الدین بگویند، فرهنگ متری و جامعه آدم‌ها چنین نیست. در جامعه ارتجاعی و فرهنگ کهنه و عقب مانده و استعمار زده تربیت یکسان است و استعداد مختلف. کلام دیگر شیخ سعدی جامعه شناس بزرگ شرق و مربی اخلاق این است که « تربیت ناهل را چون گردکان بر گنبد است » باز هم به شیخ بزرگوار تذکر می‌دهیم اگر نا اهل را (که به نظر ما وجود ندارد و ما همه را اهل می‌دانیم) مطابق سرشت و مکانیسم مغزی او تربیت کنند به هیچ وجه رابطه گنبد و گردکان پیدا نخواهد شد و سرشت انسان تربیت موافق خود را خواهد پذیرفت و رشد طبیعی و تکاملی صورت خواهد گرفت. اما در جوامع عقب مانده و کهنه پرست و استعمار زده که بزرگان قوم روی خودخواهی، یک نوع تعلیم و تربیت را در جامعه به صورت دین و رسم و سنت جاری می‌کنند چون انسان شناسی آن‌ها انحرافی است، گردکان را بر نوک گنبد قرار می‌دهند و نتیجه مطلوب به دست نمی‌آورند.

هنوز هم جوامع بشری با این شکل یعنی عدم هماهنگی تعلیم و تربیت و سرشت و مکانیسم انسانها رو به روست. خوشبختانه علمای تربیت در قرن اخیر به غلط بودن روش فرهنگی و تربیتی همه جوامع بشری پی برده‌اند و با طرح روانشناسی کودک، برای بازشناسی استعدادها و برنامه ریزی تربیتی مطابق سرشت کودکان راههایی نیمه اساسی و غیربنیادی به صورت تئوریهای فلسفی پیشنهاد کرده‌اند که کم کم حک و اصلاح می‌شود و جنبه علمی پیدا خواهد کرد.

وحدت نوین جهانی با ارائه حکمت نوین بر اساس شناخت راستین نهادهای فطری انسانها این نقیصه بزرگ تربیتی را مرتفع خواهد کرد و جامعه ایده آل و آن محیط سعادت درخشنده وحدت نوین جهانی را در پهنه زمین برقرار خواهد نمود. در این راه بذل همت کنید.

اثر نامطلوب تعلیم و تربیت کهنه و قوانین فرسوده غیر علمی در ساختن شخصیت انسانها

در خانواده بطور ناخودآگاه جنایتی خطرناک به نام تربیت صورت می گیرد. جنایتی که جوامع بشری را همواره در پرتگاههای هولناک ساقط کرده است که البته این هم از سرنوشت جهان بیرون نیست، اما به عذر جبر عالم و اعتقاد به تقدیر و سرنوشت نمی توان از کوشش و پیشرفت باز ایستاد. به قول شاعر: "اگر مراد نیابم به قدر وسع بکوشم."

پس این که ناچارم در این مقاله خلاف مشی وحدتی خود سخنی بگویم و امری را که بنا به تقدیر الهی و سرنوشت جهان صورت می گیرد، زشت و ناموزون و جنایت و هولناک معرفی کنم، برای بیداری بشریت است و گر نه طرز سخن وحدتیان زیبا و موزون و جالب و جذاب و مؤدب و عین نزاکت خواهد بود.

وحدتیان هیچ امری را جنایت، پلید، نجس، ناموزون، بی رویه، خلاف حق، خلاف عدل، ضد طبیعت، ضد خدا و ضد دین نمی دانند. ما به فساد در زمین معتقد نیستیم، زیرا می دانیم، زمین پاره کوچکی از پیکر مقدس حضرت حق است. جلوه ایست از نور اقدس الهی. ماده و حیات زمین و موجوداتش فیض مقدسی است که منشأ و سرچشمه آن از فیض اقدس ذات نامتناهی خدا تجلی نموده است. اگر از این تذکر با آگاهی بگذریم سخن را متناسب با شرایط زمان و احکام جاریه بر افکار مردمان به آن شیوه بیان می کنیم که خلاف خواست ما و روش پسندیده وحدت است. این هم خود سرنوشت است پس بدانید که به قول شمس مغربی:

چشم حق بین به جز از حق نتواند دیدن باطل اندر نظر دیده باطل بین است

پس جامعه کهنه و ارتجاعی و پوسیده و عقب مانده نداریم اما ناچاریم این عبارات ناموزون و نا زیبا را بکار ببریم تا شما مفاهیم را دریابید و راهنمایی شوید. به قول مولوی:

این که گفتم در حدود فهم توست مردم اندر حسرت فهم درست

گفتیم که خانواده ها جنایتی را به عنوان تعلیم و تربیت و پرورش فرزندان به طور ناخودآگاه اعمال می کنند. آن جنایت هولناک این است که آنچه همسایگان و جامعه می پسندد و برای آن ها موجب آبرو و شخصیت کاذب در بین مردم غیر آگاه، خرافی، نفهم و مرتجع می شود، با اجبار و اکراه در زمینه روشن نفس فرزندان بیگانه خود پیاده می کنند:

- دخترم اینجور رفتار کن که همسایگان ایرادی نگیرند و آبروی ما نریزد ...؟

- پسر من به این طرز غذا بخور که مردم ما را با شخصیت و موند بالا بشناسند ...؟

- عزیزم اینجور لباس بپوش که توجه دیگران جلب شود. گفتار و رفتار و پندار تو باید مقبول جامعه و محیط قرار بگیرد.

کسی نیست به آنها بگوید "آبرو چیست؟" و "پسند مردمان یعنی چه؟" پس هدف از تربیت فرزند در خانه، ساختن هنرپیشه ای که به ساز مردمان و محیط بر قصد و جلب توجه کند و به مشتریان خود بیفزاید. خاک بر سر بشریت ناآگاه ... ای وای از جهالت مردم ... - مادر جان من استعداد هندسه ندارم. من ریاضیات نمی فهمم. من در دوران ابتدایی نمره حساب خیلی کم گرفته ام. من اصولا از این رشته تحصیلی متنفرم.

- مادر می گوید (البته با اشک و آه): تو هم مثل پدر گور به گور بی قید و الواطی، تا بود غصه آن الدنگ را داشت و حالا باید غم تنبلی تو را بخورم ... آخر من آرزو دارم مثل بچه های اصغر آقا (شوهر همشیره) یک مهندس و یک دکتر به جامعه تحویل بدهم ولی از اول می دانستم ... قربان یک جو شانس، وقتی هم که در منزل بابا بودیم، همیشه خواهرم مورد توجه خانواده بود نه من بدبخت تو سری خور ...

از این قماش و مقوله هر روز سخنان ناهنجاری می شنوید و با چنین مردمانی سر و کار دارید. بهتر است که بگذریم و نتیجه جنایت هولناک ناخودآگاهی و نادانی را بررسی کنیم. مردم با این طرز تفکر و اهداف غیر عملی فرزندان را تربیت می کنند. تربیت که چه عرض کنم، بیمار می کنند، مفلوک و بیچاره می کنند. خلاف نهاد فطری کودک، آنچه که خودشان می خواهند، به او تحمیل می نمایند. آدمی می سازند غیر طبیعی و به اصطلاح امروزیها روانی، یک خل به تمام معنی. این بچه تا در حضور پدر و مادر است مانند میمونی دست آموز البته در دوران کودکی که دوره اول از مراحل چهارگانه زندگی اوست می رقص و فیلمی را که در نهادش به طور غیر طبیعی پر کرده اند به معرض نمایش می گذارد.

آن جور که مامان می خواهد، می خندد، آن طور که بابا دلش می خواهد، می نشیند و راه می رود و غذا می خورد. همه حرکات او مصنوعی و مطابق میل پدر و مادر است. اگر گفتید تا اینجا این کودک بینوا دارای چند شخصیت خواهد بود؟ جواب معلوم است دو شخصیت، یکی نهاد طبیعی و دیگری نهاد اجتماعی که با تربیت غلط بر او تحمیل شده است.

اما شخصیت سومی هم خواهد داشت و آن، عکس العمل شدید نهاد طبیعی در مقابل این تحمیل و این شخصیت کاذب خواهد بود. روزی که این خانواده به مهمانی بروند و بچه حس کند پدر و مادر جلو میزبان مزاحم او نخواهد شد، برای ابراز شخصیت سوم خود یعنی رفلکس و عکس العمل نهاد طبیعی بدن و روان، میدان پیدا خواهد کرد (حالت عصیان یا در خود فرو رفتن و گوشه گیری)، زیرا عکس العمل نهاد هر انسانی در برابر تعلیم و تربیت تحمیلی، نسبت به مکانیسم وجودی او یکی از این دو چهره خواهد بود:

عصیان و تجاوز یا گوشه گیری و در خود فرو رفتن. پدر و مادر در این مجلس مهمانی، ذائقه جانشان تلخ می شود. زیرا شهین یا هوشنگ آنها مطابق آنچه که آموخته، فیلم نمی دهد. عجباً چرا دلبندمان چنین حالی دارد؟ چرا همه چیز را به هم می ریزد؟ یا به چه علت در خود فرو رفته است و در گوشه ای نشسته و با کسی حرف نمی زند؟ یکی از دوستان می گفت:

"پسر حسین در مجالس میهمانی با دخترها نمی رقصد و با آنها نمی جوشد، پکر و افسرده در گوشه ای می خزد ولی در خانه مطابق میل ما شاداب و سرزنده است، می گوید و می خندد." این پدر از گروه بیخبران بود.

گفتیم انسان بر اثر تعلیم و تربیت غلط چهار دوران طی می کند:

دوره اول زمان کودکی است یعنی دوران قبل از بلوغ که میمون دست آموز پدر و مادر است و گفتیم در این دوران سه شخصیت و سه چهره دارد. سه چهره کاملاً متفاوت و متغایر،

- یک چهره، آنچه که بابا و مامان خواسته اند

- یک چهره عکس العمل شدید نهاد طبیعی او که به یکی از دو صورت تجلی می کند: «عصیان یا افسردگی»

- چهره دیگر، نهاد فطری و صفاتی است که از پدر و مادر یا از طبیعت به ارث برده است. این چهره، خط ژنها و کروموزومهای نطفه و نواری است که طبیعت پر کرده، فطرتی که انسان را به آن فطرت آفریده اند.

دوران دوم فرزندان چون بالغ بشوند، نیروی زیادی در نهادشان ذخیره می گردد. این نیرو، غرور کاذبی می آورد و می خواهد جوان را از پایگاه زمینی او بکند و مانند موشک به فضا پرتاب کند. دوران فرار از پدر و مادر و گریز از خانواده. در این دوران پدر و مادر مانند غولی خطرناک و دژخیمی بیرحم در نظر اولاد جلوه می کند. همه کارهای آن ها به خصوص محبتهایشان در نظر اولاد زننده، خلاف طبیعت و ناسودمند جلوه می کند. در دل، مرگ پدر و مادر را از خدا می خواهد و چه مرگی.

این آرزوی نوجوانان است و این طرز فکر آن ها. خیال می کنید این طرز فکر را از کجا آورده اند؟ ای پدران و مادران ناآگاه، این میوه محصول باغ شماست. چرا نگران هستید؟ کدام مخترع و صنعتگر از ماشینی که خودش ساخته ناراحت است؟ کار شما مثل اینست که خدا از دست بندگانی که خودش خلق کرده گریه کند. شما اینطور خواستید که فرزندان چنین شد. پیغمبر اسلام می فرماید: "فرزندان شما، جگرگوشگان شما هستند." و در جای دیگر تذکر می دهد: "فرزندان شما دشمنان جان شما هستند."

این دو حدیث مربوط به دو مرحله ایست که گفتیم "مرحله قبل از بلوغ فرزندان" و "مرحله بعد از بلوغ آنان." پس از آنکه فرزندان بالغ شده توانستند خود را از قفسی خانواده آزاد کنند همچون حیوانی وحشی که از قفس باغ وحش و از دست نگهداری خشن و بیرحم آزاد شده اند در جامعه بدون قید و بند و افسار و دهنه به جان مردم بیگانه می افتند. مثل اینکه او یک شخصیت بیشتر ندارد و آن شخصیت کاذب و عکس العملی و رفلکسی اوست. هر چه می کند خلاف آن چیزهایی است که پدر و مادر به او یاد داده اند.

این دوران نوجوانی است که به زودی سپری می شود. اگر در این دوران شهید نشود، زندان نرود و با عکس العمل خشن و بی رحم محیط و جامعه روبرو نگردد و اگر معتاد نشود و به اصطلاح، بدن سالمی از این معرکه برهاند، وارد مرحله سوم زندگی می شود.

دوران سوم به زودی فطرت او تجلی می کند زیرا عمل و عکس العمل با توجه به آن اگر و مگرها انجام شده است. نهاد کروموزومی او، فطرت ژنتیکی او و حال طبیعی او ظهور می کند. اما حیف دورانش کوتاه است. در این دوران کوتاه، جوان، خودش خودش می باشد. آگاه باشید که از بین یک میلیون نفر که در جوامع عقب مانده و تحت تعلیم و تربیت غلط پرورش یافته اند یک نفر موفق

می شود که به خویشتن خویش باز گردد و نهاد و فطرت طبیعی او ظهور و تجلی کند. بقیه در کشاکش زندگی و فعل و انفعالات اجتماعی له و نابود می شوند، مسخ می شوند زیرا با عکس العمل محیط و جامعه رو به رو می گردند.

این گروه یعنی آنان که به خود بازگشته و در دورانی کوتاه موفق شده اند که خودشان، خودشان باشند به یکباره با هجوم رعدآسای خانواده و جامعه رو به رو می شوند، تکفیر می شوند، مسخره می شوند، به دیوانه معروف می شوند و ناچارند با مردم زمان درگیری پیدا کنند. این ها هم یک شخصیتی هستند زیرا دو شخصیت کاذب را در تصادم و برخورد عکس العمل از دست داده اند. اگر در بین یک میلیون نفر از اینگونه جوانان یک نفر پیدا شود که خود را از غرقاب در اقیانوس متلاطم جامعه برهاند و روی پای خود بایستد، او رسالتی جهانی پیدا خواهد کرد. اوست مهدی موعود، اوست نجات دهنده بشریت. او شخصیتی است که می تواند در مقابل جهان نابسامان و مردم نادان بایستد و مسیر ناموزون رودخانه جامعه را برگرداند. طالب مردی چنینم کو به کو...

در مقاله « سعی کنیم خودمان باشیم تا بیمار نشویم » درباره خود بودن و بازگشت به خویشتن و علل بیماریهای روانی مفصلاً صحبت کرده ایم و این دو مقاله به یکدیگر مربوط است.

ما می خواهیم در مکتب روحی وحدت نوین جهانی، پنج نفر جوان بسازیم که خودشان، خودشان باشند تا مسیر زندگی ناموزون بشریت را تغییر دهیم و به راه راست استوارشان کنیم. این پنج نفر معلم، مربی، پیشوا، رهنما، طبیب روحانی و نجات دهنده بشریت خواهند بود. و برای این جهان، پنج نفر مربی کافیت. پس قطعاً امروز در دنیا پنج نفر انسان داریم که خودشان، خودشان باشند و اگر چنین افرادی در جهان باشند متأسفانه از یکدیگر خبر ندارند و نیروی آن ها متحد و متمرکز نمی شود که نتیجه مطلوب از کوشش خود در راه نجات بشریت ببرند.

مرحله چهارم زندگی نوجوانان پس از آنکه در مرحله سوم یعنی زمانیکه نهاد فطری و طبیعی و ژنتیکی آن ها بر وجودشان حاکم است با مخالفت خانواده و محیط مواجه شدند و درگیری پیدا کردند، در مرحله چهارم غالباً در این نبرد حیاتی شکست می خورند، صد و هشتاد درجه تغییر جهت می دهند و می گویند: "بابا غلط کردیم که خودمان، خودمان بودیم. بد کردیم که از میمون صفتی و هنرپیشگی بیرون آمدیم."

در این دوران مانند پدران و مادرانشان می شوند. سنت گرا، ارتجاعی، مطیع مقررات و قوانین زورگوی جامعه، تسلیم در مقابل صاحبان زر و زور و میمون دست آموز زمامداران مملکت که به راحتی جای دوست و دشمن را در معرکه مسخره زندگی نشان می دهند. پدران و مادران یعنی آنان که فرزندان و نوجوانان را علیل و بیچاره کرده اند همه به مرحله چهارم، ارتجاع و بازگشت کرده اند که این مرحله چهارم، اساس خانواده ها شده است، اخلاق پدران و مادران است، رویه زمامداران است، روش روحانیان است. یکی از برادران بسیار عزیز و دانشمند در تحلیل علمی خود، مرحله پدرگونی را عنوان کردند و فرمودند: در نهاد هر انسانی سه حالت وجود دارد:

- حالت عقلایی که همان خود بودن است - حالت بچگی و لوسگری - حالت پدرگونی

آن مقاله را باید مرور کنید. پس جامعه نمی گذارد خودمان، خودمان باشیم و مرد کار و انسان شایسته کسی است که از زیر نفوذ تحمیلی جامعه و تعلیم و تربیت غلط محیط، خود را آزاد کند. به قول مولوی:

بند بگسل باش آزاد ای پسر چند باشی بند سیم و بند زر

حافظ نیز چنین اشاره می کند:

- غلام همت آنم که زیر چرخ کبود ز هرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است
- من ملک بودم و فردوس برین جایم بود آدم آورد در این دیر خراب آبادم

این سخن از قول فطرت پاک انسانی است. از زبان خود حقیقی آدمیت است. مولوی در غزلی دارد:

مرغ باغ ملکوتم نیم از عالم خاک چند روزی قفسی ساخته اند از بدنم
خرم آن روز کزین منزل ویران بروم به هوای سر کویش پر و بالی بزنم

مقصود مردن نیست. مقصود حیات واقعی یافتن است و به زندگی راستین رسیدن. خود بودن، آدم بودن، مشخص بودن، قوی بودن، برتر بودن و انسان کامل شدن.

الگوی انسان کامل در نهاد شما هست. مطابق او رفتار کنید. می دانم مشکل است اما سعی کنید کار مهم و مشکل انجام بدهید. شما نمی دانید آدم خوب چگونه باید باشد؟ آدمی که فیلم بدهد و به ساز دیگران برقصد و حقیقت و اصالت و شخصیت خود را فراموش کند آدم خوبی نیست. او میمون دست آموز مسخره و مقلدی بیش نیست. به قول مولانا جلال الدین:

خلق را تقلیدشان بر باد داد ای دو صد لعنت بر این تقلید باد

آیا کمونیسم و مارکسیستها انقلابی هستند؟ به نظر توده و نسل جوان، آن ها که بهتر تخریب کنند و نظام جامعه را آسانتر از هم بپاشند انقلابی هستند. مقصودم عصیانگران دیوانه مهاجم است. اما بدانید این گروه انقلابی که در جهان می بینید به هر شکل و شیوه و زیر هر عنوان و مکتبی، اینها جوانانی هستند که در مرحله دوم زندگی می باشند. مرحله فرار از خانواده و محیط، مرحله نشان دادن رفلکس و عکس العمل در مقابل تخیلات و تربیت غلط.

اما انقلابیون واقعی چه کسانی هستند؟ آن ها که خودشان، خودشان باشند. آگاهی که از دو مرحله تحمیل سیستم غلط زندگی و باز تحمیل سیستم غلط عکس العمل نهاد خودشان آزاد شده اند. ما دو جور محبوس و زندانی داریم. یکی زندانیان دست صاحب قدرت و یکی محبوسین قید و بندهای کسالت روانی. زندانیان دوم خطرناکترند و در زندان سهمگین و تاریکتری به سر می برند. اما آزادگان و آزادیخواهان آن ها هستند که همه قید و بندها را گسسته، تعلقات خاطر خود را از دست داده اند و خودشان به خودشان تعلق دارند. برده و بنده کسی نیستند. در مقابل هیچ فرد و مقامی، تعهد نسپرده اند. به نفس خودشان هم بدهکار نیستند. هوی و هوسها را از خود دور کرده اند. اقبال و ادبار برایشان یکسان است. از هیچکس نمی رنجند زیرا از کسی توقعی ندارند. چیزی نمی خواهند و چیزی ندارند که اگر به آن برسند یا این را از دست بدهند نگران شوند. به قول سعدی:

هر که را خیمه به صحرای قناعت زده است گر جهان زلزله گیرد غم ویرانی نیست

آن کس از دزد بترسد که متاعی دارد عارفان جمع نکردند و پریشانی نیست

احمقترین مردم دنیا سرمایه دارانند و از آن ها احمقتر و بیشعورتر، گدایانی که در آرزوی ثروت می میرند و از اینکه به ثروت نرسیده اند و بر جای سرمایه داران ننشسته اند همواره نالان و گریانند و به حال ثروتمندان غبطه می خورند و حسد می ورزند. بیایید احمق نباشیم و یا بیایید برای رضای خدا احمقتر نباشیم. یکی زندگی دنیا را دارد و علاقه آن را ولی یک زندگی دنیا را ندارد اما رنج علاقه به دنیا، او را بیچاره کرده است. می دانم این تعبیراتم با اصول حکمت نوین و وحدت تطبیق نمی کند اما تا اینجور سخن نگوئیم شما کثرتها نمی فهمید زیرا هنوز وحدتی نشده اید.

جوانان به هوش باشید که از این چهار مرحله و از دام سه شخصیت متفاوت مرحله اول، آگاهانه خود را نجات بدهید. این هم درسی از خودشناسی است.

راستی عزیزان من. شما اکنون در کدام مرحله هستید؟